

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical	تاریخی
------------	--------

دکتور زمان ستانیزی
۲۲ نومبر ۲۰۱۴

تناقض در استدلال آقای سیستمی بخش ششم

تحریف، توریه و کج قلمی

ملتهای جهان تاریخ خود را تازه نگری می کنند تا از اشتباهات خود بیاموزند. المانها از جنایات نازیسم معذرت می خواهند، روسها از اشتباهات کمونیزم رو می گردانند، کمونیزم چین با سرمایه داری آشتی می کند، امریکا ذهنیت تعصب اندوده تفوق نژادی را در آئینه انعکاس وجدانی با حقایق عصر و زمان عیار می سازد. در این جوامع ارزشهای اخلاقی جهانشمول جانشین ارزشهای ثقافتی می گردند. ولی ما افغانها در اعتیاد ذهنیت عقبگرا با تازه نگری حساسیت نشان می دهیم. هنوز هم اسطوره پردازی تاریخ رسمی را خیال پرورانه بررسی می کنیم. استعداد تحلیل ما متکی بر احساسات و ذهنیت تبلیغاتی است تا بر قضاوت عینی. تازه نگری را تکفیر می کنیم، مواضع سیاسی را امر بالمعروف دانسته با کج قلمی دفاع می کنیم، و از راه توهین دیگران خود را تبرئه می کنیم، و مثل هر جامعه پس مانده مخالفت نظر را، ناجوانمردانه با تیغ شخصیت کشی قربانی خودمحوری خویش می سازیم.

آقای سیستمی عوض شرح و تفصیل عینی و واقعبینانه در چهار چوب یک مناظره علمی یا دشنام و ناسزا می گویند یا به توصیف امیر امان الله خان می پردازند. ما از خوبی ها و آرزوهای نیک امیر امان الله خان برای ملتش منکر نیستیم و به تحقیق که او دارای اوصاف بیشماری بود، ولی آنها نه وجه اختلاف اند، نه موضوع بحث اند و نه اشتباهاتش را رفع و دفع کرده می توانند. بناءً مطرح کردن سوالات پیرامون مسؤولیتهای دوره امانیه را نباید خیانت تلقی کرد، بلکه ادای مکلفیت برای روشن ساختن تاریخ کشور دانست.

از نگاه روانشناسی اجتماعی موقف آقای سیستمی قابل درک است. او نه تنها به حیث یک هواخواه مشروطیت از امیر امان الله خان دفاع می کند، بلکه به او مغایر تشریفات عوض لقب رسمی او که امیر بود، از خود لقب شاهی می بخشد. این تکبیر و نوحه سرانی با یک تاریخدان نمی زیبد زیرا اگر منظور تمجید قهرمانان تاریخ باشد، باید حماسه سرانی کرد، ولی اگر هدف بررسی وقایع تاریخ باشد، تحلیل سیاسی آن ناگزیر باید شامل خوبیها و زشتیهای آن باشد. ادعائی که امیر امان الله خان هیچ اشتباه یا خیانت نکرده به ادعای یک وکیل مدافع امیر امان الله خان می زیبد، تا به یک کاندید اکادمیسین. چنین ادعا می تواند جزء اعتقاد شخصی آقای سیستمی باشد، ولی اسلوب و روش تحقیق هوشدار می دهد که اعتقاد را نباید شامل معادله تحقیقی ساخت تا استدلال فرار نکند و اصول تحقیق زیر پا نشوند. علاوهً آقای سیستمی با چنین ادعایش امیر امان الله خان را از سطح آدمیت به مراحل خدائی می رسانند. و این کار اگر شرک نیست حتماً اسطوره سازی است، پدیده ای که آقای سیستمی آن را به استهزاء می گیرند.

این که در دوره امانی اشتباهاتی صورت گرفته قابل انکار نیست. من از طریق یک تحلیل به منظور تنویر اذهان و تازه نگری و دوباره نگری به حیث یک دوره درخشان تاریخ کشور به آن می نگرم، نه به غرض توهین به اعلیحضرت امیر امان الله خان و نه به منظور انکار از اوصاف شخصی و موفقیت‌های سیاسی او. ولی آقای سیستانی برای رد نظریاتم مضمون درازی تحت عنوان «نظریات برخی از نخبه گان سیاسی در باره شاه امان الله» نوشته اند تا در واقع کمبودهای اداری و اشتباهات سیاسی دوره امانی را با اوصاف شخصی اعلیحضرت امیر امان الله خان تلافی و وقایه کرده باشند. پوشانیدن یک عیب توسط صفت دیگری کفر است و گریز از حقیقت یابی و یک محقق را نشاید. مسأله این نیست که دیگران در باره امیر امان الله خان چه گفته اند، بلکه این که خود امیر امان الله خان چه کرده است. یعنی بحث بالای کردار او است، نه گفتار دیگران. در قضاوت این اصل را نباید فراموش کرد که پاداش اعمال در نزد خداوند مربوط به نیت انسان است: إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، ولی انسانهای روی زمین اعمال را از روی نتیجه آن ارزیابی می کنند.

علاوه بر نقص روش تحقیق نوشته های آقای سیستانی در رد نظریاتم، قلم فرسائیهای او از تناقضات استدلالی فراوان حکایت می کند. مثلاً من گفتم امیر امان الله خان به خاطر رقابت با سردار نصرالله خان و ملحوظات سیاسی داخلی افغانستان بدون آمادگی نظامی به ضد انگلیس اعلان جنگ کرد. آقای سیستانی بر انتقاد من می تازند و اعلان جنگ علیه انگلیس را از ابتکارات امیر امان الله خان قلمداد کرده می نویسند، «این داکتر... و از خدا و از تاریخ کشور خود بی خبر، نمیداند که قوای افغانی بجز در جبهه پکتیا، در تمام جبهات دیگر جنگ با انگلیس ها شکست خورده بودند... بس همین قدر مقدور بود و امان الله خان در آن شرایط باید معاهده را قبول میکرد.» آقای سیستانی با ذکر عبارت «بس همین قدر مقدور بود» ادعای مرا ثابت می سازند که در سطح احساسات اعلان جنگ کار آسان بود، ولی در عمق قوای نظامی افغانستان از نگاه تخنیکی و تاکتیکی سوقيات نظامی در بخشهای لوژستیک، مخابرات، نقلیه، و فقدان کدر رهبری عملیات نظامی یا لوی درستیز با مشکلات شدید مواجه بودند. تنظیم عملیات قشون منظم اردوی افغانستان و هماهنگ ساختن عملیات آنها با لشکریهای قومی پیشروی را به رکود مواجه ساخته بود تا آن که لشکریهای قومی ابتکار عمل را در دست گرفته رکود سیاسی را به ظفر نظامی تبدیل کردند.

نه تنها اعلان جنگ علیه انگلیس بنا بر ملحوظات سیاست و رقابت داخلی دربار عجولانه و بدون تیاری صورت گرفته بود، بلکه قبول متارکه در مقطع حساسی که افغانها خاصاً پشتونهای آنسوی خط در جنگ با انگلیس ها دست بالا داشتند، اشتباه بود. خلاصه این که امیر امان الله خان در جایی که باید تأمل می کردند عجله کردند و درجائی که عجله کردند باید تأمل می کردند. پس به مشکل می توان، او را از مسؤولیت نهایی اشتباهات دوران جنگ سوم افغان و انگلیس برائت داد. اگر به خاطر ظفرهای جنگ به امیر امان الله خان به حیث سرقومندان اعلی کشور لقب غازی می دهیم، مسؤولیت نهایی اشتباهات جنگ هم به او رجعت می کند.

اگر از روی قیاس یکی از زعمای معاصر دنیا حین حملات ظفرمندان قوای مسلح درگیر برای آزادی قلمرو تحت اشغالش عساکر منظم و غیر منظم خود را بدون مشوره با لوی درستیز و مشاورین نظامی و قومندانان داخل جبهات به نام متارکه و بدون تضمین حفظ مواضع قوای مقابل، امر عقبکشی بدهد و آنها را به واگذاری یکجانبه محاذهای مفتوحه مکلف سازند، آیا از طرف مقامات ذیصلاح عالی قضائیه و مقننه کشورش به جرم «اشتباه» یا خیانت ملی محاکمه نخواهد شد؟

همان طوری که آقای سیستانی تحدیدات بر حاکمیت سیاست افغانستان را اشتباهاً دلیل عدم آزادی افغانستان می دانند، اجرای تعاملات و تشریفات دیپلوماسی را نیز دلیل عدم آزادی افغانستان قلمداد کرده، به زعم خود مرا امتحان کرده می پرسند «اگر افغانستان، بگفته شما همیشه مستقل بوده است، پس لطفاً سفراء افغانستان را در عهد شاه زمان...»

اسم ببرید و بگوئید افغانستان در کدام یک از کشورهای همسایه مثل، ایران و هند برتانوی، بخارا و ترکیه عثمانی و دیگر کشورهای اسلامی سفیر داشت ؟»

این سؤال ناقص است چون با قرینه زمان سازگار نیست. چیزی را که تاریخدان چیره دست ما فراموش می کنند اینست که موجودیت سفارت خانه دایمی به شکلی که ما امروز با آن آشنا هستیم، یک تعامل نهایت معاصر است. در گذشته تنها در موارد خاص و برای مأموریت‌های مشخص یک مأمور یا هیأتی را برای یک سفر موقت به دربار یا کشور دیگری می فرستادند. بدان سبب آن را سفیر یعنی «هیأت در حال سفر» می خوانند. سفر یا سفارت **نیدر مایر** المانی به دربار امیر حبیب الله خان را می توان از این نوع سفارت ها شمرد. تنها از روی تعاملات دیپلوماسی معاصر سفارت‌های دایمی (یعنی غیرموقت) و مقیم (یعنی غیر مسافر و مقر در یک شهر) مروج گردید و برای متمایز ساختن آن از سفارت‌های عندالضرورت عبارت «سفارت دایمی مقیم» با ذکر مقر اقامت آن رسم و رسمیت پیدا کرد. مثلاً سفارت افغانستان در ریاض.

در ماهیت نوعیت سفارت های دایمی هم یک سان نیست. نظر به اهمیت افغانستان برای دو ابرقدرت استعماری، در صد سال قبل از دوره امانی نمایندگی سفارت روسیه و برتانیه، حیثیت یک پایگاه مستقر با ابعاد نظامی و استخباراتی را داشت که به منظور تسلیحات و گسترش استعماری روسیه یا انگلیس از آن ستفاده به عمل می آمد. با فهم این حساسیت بود که سفارت انگلیس در شمال کابل در بادام باغ قرار داشت تا به نحوی حایل بین ارگ و راه عبوری پایتخت به سمت سرحد روسیه شوروی باشد. مقر سفارت جدید روسیه شوروی هم احتمالاً به سبب همین گونه تشویشات (نزدیک بودن به سرحد پاکستان یا بحر هند) در جنوبترین قسمت شهر کابل قرار داشت. بناءً تحلیل چنین مسائلی به مشاهده، مذاقه، ژرفنگری، و موشگافی بیشتر ضرورت دارد تا این که نام سفیر افغانستان چه بود.

آقای سیستانی این سؤال را برای آن مطرح می کنند، که ثابت بسازند که افغانستان چون اختیار داشتن سفارت خارجی (روسیه) در کابل را نداشت، پس کشور آزاد نبود. او به تقاضای انگلیسها از حکمرایان افغانستان اشاره می کند که «دوست و دشمن انگلیس را دوست و دشمن خود بشناسد و تعهد نماید که بدون از انگلیس با هیچ کشور دیگری داخل روابط سیاسی و نظامی نگردد.» چنان که در بخش چهارم توضیح شد که این دلالت بر حاکمیت انگلیس بر سیاست خارجی افغانستان می کند، نه به سلطه آنها بر آزادی افغانستان.

اینطور معلوم می شود که یا آقای سیستانی در چندین مورد سخنان مرا یا عمداً تحریف و توریه می کنند، یا با نارسائی هوش و گوش دچار هستند. مثلاً من به وضاحت دو بُعد متضاد سیاست پاکستان در رابطه با افغانستان را توضیح کردم: پاکستان نمی خواهد افغانستان تجزیه شود، ولی از عدم استقرار در منطقه بهره برداری سیاسی می کند. برای جست و جوی راه حل مشکل نظامی/سیاسی منطقه تفکیک و شناسائی این دو امر متجزا حتمی است.

۱- پاکستان به سببی طرفدار تجزیه افغانستان نیست، که در صورت تجزیه افغانستان اگر گروه های نژادی و زبانی افغانستان با کشورهای همسایه می پیوندند، پشتونها احتمالاً نظر به مجاورت با پاکستان یکجا خواهند شد. در نتیجه ادغام پشتونهای دو طرف خط دیورند نفوس آنها از پنجابیها بیشتر می شود. مسلم است که پنجابیها که در پاکستان کنونی صاحب قدرت و امتیازات هستند، حاضر نخواهند شد که عمداً و قصداً خود را از یک اکثریت نسبی به اقلیت درجه دو درآورند. این نه برای آن که پاکستان برای مردم افغانستان دایه مهربانتر از مادر است، بلکه برای آن که سلطه پنجابیهای پاکستان منافع سیاسی خود را در خطر می بینند. این استدلال بر پایه منطق استوار است، نه به جانبداری از پاکستان.

۲- نظامیان پاکستان برای بهره برداری اقتصادی و سیاسی به همکاری امریکا برای تضمین منافع آندو کشور استقرار منطقه ای را برهم می زنند. بناءً کشالهٔ سیاسی امروزی در هردو جناح خط دیورند بر ابعاد زبانی و نژادی می چرخد. خون پشتونها را به نام تروریست می ریزند تا پنجابیها در رأس نظام بهره برداری مالی کنند.

آقای سیستانی سخنان مرا عمداً تحریف کرده طوری وانمود می کنند که من وابسته به اصالت‌های قومی هستم از آنرو به زعم ایشان از موقف پشتونها یا پاکستان دفاع می کنم. در حالی که من به صراحت گفتم که پشتونها، نه به حیث یک کتله ممتاز، بلکه از نگاه کمیت جمعیت و نفوس قلب افغانستان را تشکیل می دهند و مسأله را در رابطه با تجاوزات و دسیسه های کشورهای خارجی و منطقه به گونه هوشدار در رابطه با خطرات ناشی از احتمال تجزیه منطقه ئی ارایه کردم.

اگر قضیه بالا از به کار نبردن هوش آقای سیستانی حکایت می کند، قصهٔ بعدی از به کار نبردن گوش او شکایت می کند. آقای سیستانی مضمون درازی نوشته اند تحت عنوان «توهین به مقام مادر و مقام استقلال در کلام ستانیزی» که در آن از توریه و تحریف به تعوض پا فراتر گذاشته ناسزاگوئی و اهانت کرده بدون آن که دقت کنند که من هرگز چنین اظهار نظر نکرده ام.

توضیح لازم: در محفل تجلیل روز آزادی افغانستان از طرف قونسلگری افغانی در لاس انجلس در سال ۲۰۰۷ یک چهرهٔ سرشناس تلویزونی از بالای ستیج به لحن یک شوخی سیاسی تجلیل روز آزادی را علی رغم وجود قوای خارجی در کشور مورد سؤال قرار داده گفت «آلی راست بگوئین که افغانستان آزاد است، یا نی که ما جشن بگیریم؟» یکی از مهمانان احتمالاً در همنائی با عمق سؤال مطروحه به باب مزاح ذوالمعنین گفت: بلی این بدان ماند که کس در عروسی مادرش برقصد. این گفتهٔ وطندار ما که پیچیدگی مسأله را به شوخی جوابگو شده بود زبانه زد مجلس شد.

من در بیانیهٔ خویش در کلیفورنیای شمالی به همین مسأله اشاره کردم و به خاطر حساسیت قابل درک عبارت آن از حصار معذرت خواستم و به صراحت گفتم که این «مزاح» از من نیست. این واقعیت در ویدیوی سخنرانی من به وضاحت شنیده می شود که من اظهار نظر نمی کنم، بلکه به ذهنیت دیگری اشاره می کنم. ولی داکتر زمانی و آقای سیستانی بدون آن که به دقت گوش و هوش کنند، مرا به داشتن چنین نظر متهم کرده به یأوه گوئی های مطابق بر خصلت شان پرداخته صفحهٔ کاغذ و صورت خود را یکجا سیاه کرده اند و پر گاهی نبود که از آن کوهی نساختند:

گوش خر بفروش و دیگر گوش خر کاین سخن را در نیابد گوش خر

«مثنوی معنوی»

گوش خر بفروش، گوش خر بخر گوش خر بهتر بود از گوش خر

«وجیزه»

چی مدام د بل عیبونو ته نظر کری	خدای له خپله عیبه ولی ناخبر کری
که یوه جودانه عیب وینی په بل کی	هغه یو جودانه عیب به ئی لوی غر کری
خدای و تاته د ملکو مقام در کرو	ته دا خپل صورت پخپله گاو و خر کری

«رحمن بابا»

آقای سیستانی همهٔ جفنگیاتی که به اثر ترغیب ضمنی و پیروی کورکرانهٔ او به ضد من نوشته شده به شکل یک مجموعه کتابما درآورده که مثل همهٔ نوشته های او از عدم توجه به معانی و مفاهیم لغوی و اصطلاحی و کج قلمی او حکایت می کند. تبصره و تصحیح آن سالها را در برخاوه گرفت، ولی صرف بر عنوان این سفسطه بافی غوری می کنیم که نوشته اند، «دفاع از ارزشهای ملی، وظیفهٔ عناصر ملی است!»

۱- از نگاه نقطه گذاری کاربرد کامه و ندایه در این عنوان کاملاً بی لزوم اند چون اولی مبتداء و خبر را از هم جدا می کند و دومی معنی دفاع را زائل می سازد. زیرا اگر دفاع مطرح باشد، ضرورت به نداء و ندایه دیده نمی شود.

۲- در موارد سیاسی کلمه «عناصر» معمولاً به طور کنایه در قراین منفی استعمال می شود. پس در کاربرد این کلمه مخاطب را توهین می کنند.

۳- کلمه ارزش وجوه مشترک آرزوها و خواسته های بشری را افاده می کنند و زاده غریزه ذاتی و انگیزه بشری است مثل ارزشهای اخلاقی، ارزشهای حیاتی، ارزشهای علمی، و غیره. بناء ارزشها ملی بوده نمی توانند. در معیارهای ارزشهای جوامع مختلف ممکن تفاوتهای جزئی مشاهده شود، ولی در کلیت در انحصار یک ملت بوده نمی توانند. بناء ارزشهای ملی عبارت بی معنی است. اگر از مقصد آقای سیستانی از ارزشهای ملی، «افتخارات ملی» باشد، می توان به ایشان برائت داد، ولی زمانی که بین تعریف افتخار و کاربرد و برداشت آقای سیستانی از آن متوجه می شویم، می بینیم که او معنی افتخار را هم نمی دانند.

افتخار در شدن و کردن است و به عمل مربوط است نه در بودن. یعنی یک کار و عمل می تواند مایه افتخار گردد ولی نه خود شخص که آن مأمول را اجراء کرده. ما به انسان بودن افتخار نمی کنیم چون در آن معیار امتیاز موجود نیست زیرا همه انسان هستیم، ولی اجرای یک عمل نیک و پسندیده یک انسان می تواند سبب افتخار آن شخص و دیگران شود. در نتیجه امیر امان الله خان خود مایه افتخار نیست، ولی اعمال و کردار پسندیده او خاصاً در سطح ملی می توانند باعث افتخار مردم افغانستان باشد که آن را افتخار ملی گفته می توانیم.

آقای سیستانی مجموعه کتابنمایش را به نام خود آغاز می کند، نه به نام خداوند و در تمام متن بیش از سه صد صفحه ئی آن ذکری از خداوند دیده نمی شود. تمام متن این مجموعه فقط و فقط به دور دو محور می چرخد: تقدیر امیر امان الله خان و تحقیر این بنده خاکی که به سبب انتقاد از بعضی وقایع دوره امانیه به اعتقاد آقای سیستانی مرتکب گناه نابخشودنی گشته ام.

در ابعاد تحت شعوری همه این نوشته ها اسطوره سازی بیش نیست. علت تکفیر من همین است که گویا به امیر امان الله خان یا خداوند اسطوره ئی آقای سیستانی توهین کرده ام. در این اسطوره ها آقای سیستانی خود نیز در اذهان پیروانش به موقف خدائی تقرب می کند، یا لا اقل توصیف او در شعر خانم واصل همین پیام را می رساند: «حقیقت زاید هردم، خامه پر بار سیستانی». باز هم بر تبصره صرف بالای دو کلمه اول اکتفاء می کنیم.

حقیقت مشتق حق است که خالق است، نه مخلوق. بدان سبب حقیقت خالق، زایا، و زاینده است، نه زایده و مخلوق و خلق شده. اگر حسب شعر خانم وهاب واصل خامه پر بار سیستانی هردم حقیقت می زاید، یعنی حقیقت را خلق می کند، یا ادعای خدائی می کنند یا حقیقت را از خود می سازند. معنی دوم آن ادعای مناسب حال است، زیرا آقای سیستانی مطالب زیاد حقیقت نما را از خود خلق می کنند. صرفنظر از این مسأله استعداد شعری خانم واصل قابل قدر و ستایش است.

آقای سیستانی در برابر مطالب و مسائل عوض جواب منطقی جواب تاریخی ارایه می کنند و عوض فلسفه سفسطه می گویند بدون آن که غور کنند که آیا ذکر یک واقعه تاریخی در حل یا توضیح مسأله زیر بحث مورد دارد یا نه. مثلاً برای این که انتقاد مرا بر اشتباهات امیر امان الله خان خیانت بنگارند و هیچ دلیل منطقی ارایه کرده نمی تواند، ناچار به سفسطه رو آورده به آن صبغه تخاصم شخصی می دهند و می نویسند که چون من از قوم ستانیزی هستم و ستانیزی شاخه ای از سلیمانخیل هستند و سلیمانخیل یک قرن پیش در غزنی در صف مقابل امیر امان الله خان جنگیده بودند، پس نوشته و گفتار من باید به اثر مخاصمت شخصی با امیر امان الله خان باشد. از نگاه منطقی باید واقعیت را بر

هر پیشفرض علت و معلول این تسلسل وقایع تحمیل کرد تا هر امکان ممکنه یک احتمال مطلق پنداشته شود، تا حرف آقای سیستانی بر کرسی بنشیند.

آقای سیستانی به تکلیف روحی مبتلا است و ضرورت برای تأیید شناخت شخصیت دارند. او محض بهانه می‌طلبد تا قصه‌های تاریخ را بر روی مردم بکشند تا مردم او را به حیث یک تاریخدان بشناسند. بعداً هم برای این که مدافع «ارزشها» و «افتخارات» مشروطیت، امانیت، یا افغانیت شناخته شوند، باید از راه شخصیت کشی اتهام ده ها جرم و هزاران ناسزا را نثار دیگران کنند تا عتش منیت و انانیت او اقناع شود. به سبب همین خود محوری است که آقای سیستانی نظرات خود را معیار می‌دانند و در واقع دفاع از موقف خود را در لباس دفاع از افتخارات ملی توجیه می‌کنند. این معمول است که حس دفاعی نفس چنین پندار و کردار را در تبارز ملیت پرستی و بعضاً هم در خدا پرستی عیب پوشی می‌کند.

در الفاف تسلط این ذهنیت ظن و بدگمانی آقای سیستانی هر کس را که با او نظرات یا نظریات مغایر دارند به اتهام خیانت محکوم می‌کنند. مثلاً مضمونی نوشته اند که در آن مدعی است که نظریات من و وحید مژده از یک منبع آب می‌خورند بناءً چون وحید مژده در نوشته هایش آمان الله خان، محمود طرزی، نادرخان و غبار را توهین یا تخریب می‌کنند، پس من هم بر حسب تعمیم پیشفرض ناقص شان مسؤولیت نظرات دیگران را باید متقبل شوم و مجرم جرم آنها باشم. من آقای وحید مژده را نمی‌شناسم و قضاوت بدون شناخت را مردود می‌دانم. فقط.

من امیر امان الله خان را از مترقی ترین رهبران افغانستان می‌دانم که خدماتش را تاریخ فراموش نمی‌کند، ولی تاریخ همچنان اشتباهاتش را درج اورا قش نموده. من محمود طرزی را به حیث نابغه شرق و از منورترین شخصیت های تاریخ افغانستان شناخته احترام می‌گذارم. ای کاش امیر امان الله خان به او در حساسترین مرحله تاریخ کشور فرصت خدمت می‌داد تا خود مرتکب بزرگترین اشتباه حکومتش نمی‌شدند. من به میر غلام محمد غبار به پاس این که او یگانه مرد مبارزی بود که در رابطه با سازش حکومت وقت در پذیرفتن درخواست تصاحب و انحصار نام «ایران» با کشور همسایه جرأت اعتراض و تظاهر کرد، سر تعظیم پائین می‌آورم. عجب این که آقای سیستانی که مرا در ردیف مخالفین غبار قلمداد می‌کنند، خود در جبهه مخالف جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ صف آراست. و به خاطر ناسپاسی اش یکی از سایت های اینترنتی در معرفت شان مطلبی نوشته اند که بدون تصرف نقل می‌گردد:

«آقای نجیب سخی در سلسله مقالات شان زیر عنوان « افغانستان در مسیر تاریخ یا محکی در ارزیابی تاریخ افغانستان »... آقای سیستانی را چنین معرفی می‌نمایند : (اعظم سیستانی دوست نزدیک ببرک کارمل و عضو هیئت رئیسه شورای انقلابی ، تمام احکام را بدون در نظر داشت محتوای آن امضا میکرد و این احکام پس از تأیید آن بوسیله این شورا ، به مرحله اجرا در می‌آمد « حکومت های دست نشانده شوروی بین سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۹۳ بیش از پنجاه هزار محصل ، معلم و فرهنگی کشور را زندانی و اعدام کردند و صد ها مدرسه و مسجد را آتش زدند » . در مورد وظایف رسمی سیستانی ، آقای فقیر ودان در اعتراف نامه ای زیر عنوان « دشنه های سرخ » چنین می‌نویسد : دانشمند افغانی کاندید اکادمیسین « تعارفات بین پرچمی ها » در زمان ریاست شورای انقلابی ببرک کارمل ، عضو هیئت رئیسه شورای انقلابی جمهوری افغانستان بود و در این موقع از همکاران نزدیک کارمل بشمار میرفت . اما با احساس خطر ، همچون کاغذ پاره ای در سمت وزش باد تغییر جهت داده و به شادمانی پرداخت و مقاله ای به ضد دوست دیرینه اش یعنی کارمل نوشت . این بود که از طرف هم حزبی های سابق خود لقب پرچمی خط بینی کشیده را بدست آورد و حتی برای اینکه دست های آلوده بخون خود را از مردم مخفی نموده و آن را سفید جلوه دهد تخلص خود را به « یوسف زی » تغییر داد ولی بعد از رفع خطر مجدداً « سیستانی » تخلص کرد .)

من مطمئنم که آقای سیستانی در مورد نظراتی دارند، ولی عجب اینک ه یک عضو هیأت رئیسه شورای انقلابی زمان اقتدار حزب خلق/پرچم از پهلوی «ببرک» برخاسته، خود را «شیرک» می سازد، دیدگاه خود را معیار وطنپرستی قلمداد کرده دیگران را محض اظهار نظر متفاوت به کفر و خیانت متهم می کنند؟ آقای سیستانی وطنپرست هستند و من خدا پرست و وطن دوست هستم. این هم عجب است که وطنپرستی خدا پرست را تکفیر کند.